ومن يتوكل على الله فهو حسبه

۱۲۶۱ احسن
[illegible]

مطبع مصطفائی میں مصطفی کے طبع ہوئی
در دکان مصطفی محمد خان ۱۲۶۱ لکھنو

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد وافر خدائی را که یاقوت قوت ناطقه بی بها در عقد ثنای کبریای او
بی بهاست و آفات طبیعت در آسمان بیان ثنای او لاغر چون شهاب و نعت
شکار سرور سروری را که در دعوی لولاک لما خلقت الافلاک حرفی از کتاب کرامت اوست
صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم اما بعد چنین گوید محرر این رقعات امان الله حسینی
اصلح الله شأنه که چون غواص طبیعت این کمینه خذف پارهٔ چند از دریای
محاورات بعضی از اهل روزگار بساحل بروز آورده بود از خجالت آنکه
در فکر مدحی بکار رفته باشد در تألیف آن جرأت نمی نمود عاقبت کار
وفور خواهش ابنای روزگار بر آن آورد که وی را از درج ضمیر بر آورده
و زینت کوشش کردن عرض ایام و بعد تا زمان حال دستکاری و استقبال را یادگار
باشد مأمول از نکته سرایان فن بلاغت آنکه اگر صورت سهوی و خطائی
در آئینهٔ شعور ملاحظه افتد التفات فرموده خرده نگیرند العذر عند کرام الناس مقبول

نامهٔ [illegible] ولی بخدمت اقبال پناه میرزا جلال الدین حسین نیشابوری

دیوان صوبهٔ کابل در سفارش درویشی بصوب تحریر یافت ساعات حسنات
واوقات برکات مقرون باد چون کشایش قفل حجرهٔ عیش انجانب
بکلید توجه آنجناب بسته است وصدف دل دریای وجود این معتقد حامل دُرِ گرانمایهٔ
اخلاص آن معالی نصاب است اکنون نسیمی از بوستان توجه آن خلاصهٔ
دانش وبینش وزنده مشام انتظار دوستان را معطر سازد دور از التفات
نخواهد بود حامل نیاز نامه از دریا زلال سفینهٔ شریعت غرا است
الحال میخواهد که در دریای طریقت غواصی نموده دُرِ حقیقت بدست آرد
اما بار لباس تاهل کشیدن وپوشیدن آن آسان نیست مانع آمده اگر
توجه صافی رفع قشقهٔ عیال آن خدا پرست بر بقیهٔ سیورغال مقید شود
باعث آزادی تمام خواهد بود ظل کرم ممدود باد در رقعهٔ اخری در جواب نمیقهٔ
مولانا فقیه شیخ وجیهی قریشی متضمن بیعت بزرگی که صورت واقعه در آئینه
صدق جلوه گر شد صورت تحریر یافت انکه غواص خامه در اخلاص عمان دوات
بساحل نامهٔ مشکین شمامه افکنده بود گوش وگردن عروس محبت را
زیب وزینت بخشید چون بعضی سخنان ازان حیف از زبان قلم بدایع رقم
[illegible] بسلک تحریر کشیدن آن ناخن شک چهرهٔ یقین را خراشید
هرچند بر تقدیر تصدیق امتحان نمود صورت واقعه در آئینهٔ صدق جلوه گر نشد
زنهار زنهار زبان قلم وقلم زبان را از گفتن ونوشتن اینچنین مقدمات
نگاه دارند که لایق ملازم ملازمان نیست البته هوش باش که سر در سر زبان نهد

زبان سبحهٔ سرسبز مسلسل مدبر باد ☸ باقی حاکم اند و السلام رقعهٔ اخری بخدمت

خواجه ظهیر الدین شهیر بمخدوم زاده در بارهٔ نامرادی که صورت اخلاص اجلیه

خاطر خواجهٔ مذکور بر عکس ظاهر میشد صورت تحریر یافت ☸ بمرضیات آلهی موفق

باشند چون دینار وفا از صرهٔ صدق و صفای حامل محبت نامه بارها

در صرافخانهٔ امتحان مالک دینار آمده و زر اخلاص او در محک آزمون

تمام عیار نموده فلا جرم کلاه جاه از تارک استکبار فرو نهاده معروض

میدارد که خس و خاشاک کدورتی باعث که نسبت مشار الیه در گرداب

خاطر شریف جا گرفته از موج شفاعت این مخلص صمیمی بساحل صفا رسانند

و از نوید عفو این جریمه مخلص خود را رهین منت عظمی دانند لبیک و

سعدیک والامر بیدیک ☸ رقعهٔ اخری بخدمت امارت پناه مولانا

حبیب کشمیری در شفاعت شخصی که شکایت مولانای مذکور نموده بود

صورت تحریر یافت ☸ فضیلت پناها نقش افادت بر الواح خواطر

طلبه می نگاشته باشند ظاهراً سمع خاطر شریف از باد صرصر شکایت حامل

ذریعه خطرائی بهم رسانده بنا بر علیه مومی الیه نقد توبه و استغفار در دامن

عجز و انکسار انداخته و زمین آستان مخلص ملازمان را آسمان دعا

ساخته بهزار الحاح معتصم بحبل المتین شفاعت [illegible] که موجب [illegible]

الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس ☸ حرف آزار از صفحهٔ

خاطر بکزلک عفو تراشند داخل احسان خواهد بود والله یحب المحسنین

رقعهٔ اخری بخدمت حقائق پناه شیخ محمود مستوفی در مصیبت فرزند

سلک ... صنعت ... ارادهٔ الفاظ ... بیچ ... عشق ... زندگی ... دولت و پادشاه ... اعتقاد ... اولیاء الله ... جمیع ... دینار ... معروف ... عیار ... نافرمانی ... کمال ... شفاعت ... آزار ... بندگان گناه ... ضد ... سجاده ... [illegible]

صورت تحریر یافت قالوا انا لله و انا الیه راجعون ذات
پاک پروردگاری که شمع روح در محفل وجود آدم افروخته آتش محبت
اوست تا کاتب اجل بگزلک جانگزای آن نقطهٔ دائرهٔ لطافت را
از صفحهٔ روزگار تراشیده روز روشن در چشم جهان بین دوستان
از مطالعهٔ کتابت این حالت شب دیجور شده فاما چون خورشید
لطف مقدر مطلق و مدبر برحق کوهستان صبر را گو معیت ارزانی
فرموده سر آینهٔ طالبان کوه صبر باید بود ان الله مع الصابرین

رقعهٔ اخری بخدمت میرزا ابو القاسم ترمذی المشهور بقاضی [illegible]

صورت تحریر یافت غبار نفاق که از صحرای نامه بویدا بود دیدهٔ
وفاق را حجابی بخشید سبحان الله عجب روزگاری است که جلاوت صفا
از آینهٔ دلها بکلی زایل شده و حلاوت وفا از مذاق اخوان الصفا
بالکل بصفرا مائل گشته دو دل نیست که چون دو شیشهٔ ساعت خالی
از غبار یکدیگر یکساعت بوده و دو جانی که ایشان را در بازار اخلاص
مثال دو دیده یگانگی یکساعت باشد امروز انس در وحشت است و وحشت [illegible]
در انس باقی والسلام رقعهٔ اخری بخدمت مولوی معنوی [illegible]

شیخ جلال الدین رحمه الله در طریق عذرخواهی صورت تحریر یافت الانسان
مرکب من الخطاء والنسیان بنی آدم که شجرهٔ خلقت او از ماء و طین
ترتیب یافته باشد و مجال ظهور او از سبال باد و پدید منظر شده چه عجب
اگر دست اضطراب بدامن [illegible] گریبان [illegible] آدم که ابو البشر [illegible]

مرغ روح او از آشیانهٔ جنت بطمع دانهٔ گندم در دام محن افتاد تا گاهی
چه رسد بهر حال تقصیر و تردامنی سنت آبا و اجداد بنی آدم است
و عفو و آمرزش سنت آمرزگار عالم است پس اگر بنده به پیروی سنت آبا و اجداد
گرفتار گردد مقبلان را سلوک بسنت الهی از جملهٔ سعادت عظمی است
والسلام **رقعهٔ اخری** بخدمت مولانا مومن باوردی النهری صورت
تحریر یافت التکلف حرام دانش آگاها هرگرا خانهٔ وجود از چراغ دانش
روشن است نیک داند که لباس سلوک آدمی از رنگ تکلف ساده باید
تا آیت خجالت از ناصیهٔ حال او وقت افراط و تفریط نخوانند چون
بنابر نامه بر تقصیر خود قائل شده دست ندامت در دامن شفاعت
آویخته است بالضرور آتش کانون غضب را به آب عفو و لطف بخشند بعد ازین
نقش رضا را بر لوح سلوک نوعی ثبت نمایند که هیچ آفریده صورت کلفت
از آیینهٔ الفت آن محب مشاهده نکند باقی مختار اند والسلام **رقعهٔ اخری**
بخدمت افادت پناه عنایت خان در بارهٔ بیچاره که چهار دختر
داشت و در اسباب تجهیز آن عاجز بود صورت تحریر یافت
آفتاب توجه که از مشرق التفات طلوع نموده بود جهان دوستی را منور
گردانید امیدوار است که الله تعالی آن نیر عالم تاب را ...
تغافل نگاه دارد حال نسقیه قطب فلک استقامت است فاما چون فکر تجهیز بنا
گریبان ... بنات النعش وار گرد او وارست سوی الیه ...
لاجرم چون پرگار سر از قدم ساخته بحوالی آن مرکز دائرهٔ فتوت و مروت

بر لوح جبین او خوانند و سیمای اسم جمیل و اجر جزیل خواهد بود
و انیا فی عنق الثلاثی ★ رقعهٔ اخری از جانب حقایق آگاه
شیخ نور الله بخدمت میر عبد الصمد در سفارش نثار خان صورت تحریر
یافت جان بیت سیادت و کان سعادت بعافیت باشند حامل نیاز
میخواهد که از گلزار خدمت آن نقاوهٔ روزگار گل مقصود بدست آورده زیب
و زینت سر و دستار جمعیت دهد اگر دعای او در اقلیم بمقتضای قیاس او
بجنبد باعث اسم جمیل و اجر جزیل خواهد بود العاقبة بالعافیة ★

رقعهٔ اخری بخدمت عالیجاه محب الفقرا عنایت خان

در سفارش مرزا یادگار بیک صورت تحریر یافت حامل محبت نامه همیشه
زینت جبین اخلاص خود را از خاک آستان عالی میساخت درین
مدت از گفتگوی بعضی مردم ناهموار صورت وهمی بر لوح روزگار او
پیدا شده و از خدمت شریف مانع آمده الحال چون مخلص ملازمان تحقیق
نموده که در ساحت بیدای وفا دامن عقیدت او را از خار بیوفائی نقصانی
نرسیده بنابران تصدیع می دهد که حرف وهم را از صفحهٔ خاطر او بکزلک
التفات حک ساخته بطریق سابق داخل بندگان خاص گردانند و السلام

رقعهٔ اخری بخدمت فضیلت پناه افادت دستگاه شیخ عمر ورده

احمد صورت تحریر یافت شعر وردت علی نمیقة من مکرم
فی الفضل فاق من کل افاضل الله و برهان ★ عزیز من تا نقش محبت
مولد را از لوح دل محو نکنی و صورت مودت مسقط الراس از آئینهٔ جان فراموش

ضمائر معلوم نیست که حرفی از کمال بلوح عزم خوانی نهایت اضطراب
وضیق اقامت مدد نطلبی که در فضای ملک اقامت هما می ترقی را پرواز می
إلا ما شاء الله وهو على كل شيء قدير ۔ رقعهٔ اخری بخدمت
معارف آگاه شیخ سلیم سارنگ پوری صورت تحریر یافت ۔ لن
يصيبنا إلا ما كتب الله لنا هو مولانا ۔ حقائق آگاها درین عصر
هر چند که دریای بلا را بباز وی تکلیف شناوری نموده دمی نماید فاما چه فایده
که اصلا دیدهٔ امید بساحل نجات نمی افتد و هر چند سعی میکند کشاده راه
مقصود را عبور نموده خود را بشهر آرزو رساند اما روزگار غدار خسک آزار
در راه ریخته پای همت را افگار می سازد در لوح حال و آیینهٔ وقت سوای
نقش حیرت و صورت حسرت پیدا نیست بهر حال چون توجه عزیزان اثر
عظیم دارد اگر احیانا در وقت خاص این معتقد با اخلاص را یاد فرموده در
مادهٔ جمعیت او توجه فرمایند بخیل که از توجه عالی دیدهٔ طلب چهرهٔ مراد
مشاهده کند والسلام ۔ رقعهٔ اخری بخدمت مولانا صفائی سیلکوتی
بمه فانی صورت تحریر یافت تغافل شعارا چراغ آشنائی کریم دیر روشن شود
واز باد تفرقه جز روشنائی نپذیرد و گل محبت قدیم اگرچه زود شگفد
اما دیر ماند معهذا احیانا اگر شمع مزاج کریمی بباد ملالت بدی
بهم رساند باید که اصلاح بحال آید بخلاف صحرای طبیعت لئیم که از نسیم عذر خواهی
جز غبار نفاق حاصل نکند یعنی ظرف سیمین درشکند زود باصلاح آید
وسفال گلی زود شکند صلاح نپذیرد و حیف که این همه اوقات در هر

این حریر ضائع شده بیت سنگ محک اگر کنی مقلوب عتاب
غیر سنگ محک نشود زیاده ازین گنجایش ندارد والسلام رقعهٔ اخری
بخدمت میرزا رجب شاملو در سفارش ملازم قدیم اعتباری که درد
پیری از خدمت دور کرده بود صورت تحریر یافت همت مردی که
سفله‌مدان استوار کاین همه فتنه‌ست سرانجام کاهلی‌هائیم
وصحبت عوام را چندان اعتباری نیست و زرمندی که گوهر عنفوان جوانی
واسباب شباب کامرانی بصحبت بی‌دردی باخته باشد در وقت
پیری که آیت خواری و علامت بی‌اعتباری ست کجا رود والحق چنین
نامرادی را از نظر دور انداختن و با جمعی جدید در ساختن و چشم وفا داشتن
تمام نادانی‌ست و ثمرهٔ چنین بیوفائی کمال پشیمانی والسلام رقعهٔ
اخری بخدمت میر حسین شیرازی در وعظ و نصائح صورت
تحریر یافت مخفی نماند که آدمی را تا حقیقت انسانی با کمالات نفسانی
جمع نشود و کمال معنی با جمال صورت فراهم نیاید در محفل بزرگان
دم زدن و قدم نهادن ظفر و میمنت نبخشد اتفاقاً اگر چنین صحبت
واقع شود همواره پشت پای عزت و وقار را از تیشهٔ زبان ناهموار
نگاه باید داشت [illegible] وصد اعتبار او بار خجالت نیارد تا ملازمان را نصیحت
دوستان چندان اعتمادی نیست با بر دوستی شان اعتمادی نه و ما علینا
الا البلاغ المبین رقعهٔ اخری در جواب کتابت عزیزی که متضمن تحقیق تصدیق نسب و حسب
شریف بود صورت تحریر یافت آنکه تحقیقی در نسب نامهٔ شریف رفته بود بوضوح پیوست

الحق سیادت پناه حسب و نسب درست دارد فاما چون نوری نسب
مومی الیه را همیشه سحاب جهالت عارض و طاری ست و حمایل وجود
از گوهر فضیلت عاری لاجرم دست تعرض خاص و عام بدامن اصالت آن
حضرة الانام دراز ست والا تا حال صورت نقصی درآیینه کمال شرافت او ملاحظه
نیفتاده بعضی تصور فرمایند والسلام رقعه اخری بخدمت میرزا
بدیع الزمان تارک الدنیا در وعظ ترک اختلاط بالکلیه صورت تحریر یافت
بیت شیر نر بوسه بخدمت مرد قانع را قدم + سر سگ خاید بدندان
پای مرد هر دری + عزیز من تا توانی بر بساط قناعت تکیه زده بحلیه
خداشناسی عروس حال را محلی سازی و طوق خدمت خاص و عام را سرمایه
وقت خود ساخته بجان و دل بپردازی و در جمیع اقوال و افعال خوشنودی
ایزد متعال از دست ندهی من له المولی فله الکل + رقعه اخری
بخدمت حاکم قصبه در شکایت گماشته ظالم او صورت تحریر یافت اقبال پناها
گماشته رسید فاما بمجرد رسیدن خلق الله از بدسلوکی او چون صبح گریبان
دریده و شفق وار در خون نشسته امروز صورت هر ستمی که در روز خیال تصور
توان کرد در نگارخانه ستم او بدست و نقش هر ظلمی که در لوح عقل توان نگاشت
در کتابخانه ظلم او موجود است بهر حال چون مطابق نسخه تقدیرست تدبیر را در آن
دخلی نیست فاما عاقبت کار مصرعه با غمزدگان هر که در افتاد ور افتاد
نیک مطالعه فرمایند والسلام رقعه اخری در جواب نمیقه اقبال پناه عنایت خان
که متضمن اخلاق ردیه تقیا و ترک صحبت اختلاط او صورت تحریر یافت انکار نه

اخلاق بروئے تعبایہ اشعاری رفته بود ملی مسکی حیات که تا سائل صبح وار گریبان
ندر داز مشرق خانه اوردی آفتاب تابان زنمبیند و بدیمنی که بهر کجا که قلم وار ازین
قدم او رسید صفحهٔ جمعیت را تیره و سیاه سازد و گنده طبعی که قطره باران
ظرافت در زمین طبیعت او شرافت تخم برین دارد و زود رنجی که شمع خاطر او
بنسیمی پژمرده گردد و گرم مزاجی که در آتشکدهٔ مزاج او هر که نشست زود چون
دود برخاست فاما با اینهمه رذیلت در فن فضیلت جوان مردیست که آبا از
دنیک خاطر او بمذاق خاص و عام رسیده و جوهر زبان و لآلی بیان او اکلیل سخن را
مکلل ساخته لاجرم طبیعت اهل فضل را با او اختلاطی هست چند با صفا و
دیگر با کدورت **رقعه اخری** در جواب کتابت عزیزی که متضمن اظهار
یک جماعه بود صورت تحریر یافت بلا ذا هر گاه پدر بزرگوار ایشان در
تاره فرو بود این معامله چندان جست و جو نموده فاما گرهی از رشتهٔ مقصود
بانگشت آرزو نگشود بالفرزندان چه رسد بنهایت مستشوه خاطر آن جماعت
است که پیوسته چشمهٔ خاطر عزیزان را بخس و خاشاک غبار مکدر دارند خواه صورت
مدعا در آیینهٔ ظهور ظاهر شود یا نه این را منبرد انسته بهر حال حصول مرکب علاج بدیریست
الا ما شاء الله والسلام **رقعه اخری** بخدمت اصالت پناه حقائق آگاه
میان شیخ فضل الله صورت تحریر یافت آثار فیض سبحانی پرتو جناب
آن عالم اسرار ربانی واضح و لائح باد خضر پیک آن عیسی وقت رسید
و مفاوضه رسانید انجاب التفات که در ظلمت سواد آن نوازش نامه
مضمر بود سکندر را به زور کامیاب ساخت و آنچه از قدوم بهجت لزوم مندرج بود

وسیلهٔ سرور و شادمانی گشته مارا در ایام غیبت آن بزرگوار نوعی
محنت و شدت انتظار کشیده که پیوسته نتیجهٔ انتظار را حقیقی بودن قدوم
ثابت گردانید **بیت** مرا ز آمدن خود بسا منت دار *
گر این نتیجهٔ ایام انتظار من است * سلام علیکم و قلبی لدیکم *

رقعهٔ اخری بخدمت عالی جاه مربی الفقرا غیاث خان
صورت تحریر یافت الحمد لله که قامت احوال آن عزیز بتشریف
خلعت خسروانه زینت گرفت و نهال روزگار آن محب از رشحات
سحاب التفات پادشاهانه طراوت یافت رجا که بعد ازین صورت
سلوک در آیینهٔ ادراک ملاحظه فرموده چون آینه بخاص و عام یکرو خواهد
بود که گلبن قرب پادشاهان باد مهرگان غضب پادشاهی آباد است
سعادتمندی که روزگار شهپر سعادت در کمانخانهٔ اقبال او نهاده
باید که در میدان سلوک سوای نیکی و نیکنامی آماج بنزد تا عاقبت
کار بهدف مراد بازنشود و فا ما چه فایده **بیت** از صد سخن بجانه یکی
گوش میکنی * وانهم که گفته ام که فراموش میکنی * چون اطلاع اینچنین
مقدمات بر دوستان حقیقی از جملهٔ ضروریات بود بالضرور ابرام نمود
بیت گر نباید بگوش رغبت کس * بر رسولان بلاغ باشد و بس

رقعهٔ اخری بخدمت عمدهٔ اخوان الصفا مولانا پیر کمال صورت تحریر
یافت مرضی شما بدکه رفته رفته نامهربان شوی * عزیز من
صندوق سینهٔ مومن گنجینهٔ وفا و وفاق باید نه مخزن کینه و نفاق

غیر از صدای وحشت بر نیاید حق آگاه است که دامن اخلاص این محب از گرد
تقصیر مبراست و بر تقدیر تقصیر شجرهٔ معذرت را عفو بار است مضی ما مضی
حسن سلوک فقیر و ملوک را زیباست سیما ملوک را زیباتر و خوشتر والسلام

رقعهٔ اخری بخدمت عالی جاه فضیلت پناه میرزا محمود بیگ مستوفی

صورت تحریر یافت لآلی آبدار که از دریای خاطر آن خلاصهٔ روزگار بساحل
ظهور آمده بود وسیلهٔ زیب و زینت اکلیل دانش گردید و امروز قوت
ناطقهٔ آن عزیز بر منصهٔ زبان مشاطهٔ عروس سخنوری است الحق کسی که این دستگاه
دارد اگر در میدان فصاحت لوای انا و لا غیری بر دارد سزاوار است
آنچه در باب طلب اشعار این ذره بمقدار مرقوم بود بلی این فقیر را احیانا
صورت شعری از مرآت خیال جلوه گر میشود فاما چون بضاعت این
شیوه را در دکان فقرا و علما رواجی نیست مرا بنا التزام آن نشناخته
بهر حال دو سه بیت بحسب المأمور معلق گردید و بمقتضای اما
السائل فلا تنهر ارسال داشته بیت اگر صد عیب دارد مرد درویش
رفیقانش یکی از صد ندانند غزل میدهد گفتار تو جان کشته را ترا
خاصیت عیسی است گفتار ترا آرزو دارم که چون پروانه سازم
جان نثار بار دیگر بینم شمع رخسار ترا ننگ می آید ترا از پرسش
بیمار خود زندگی اکنون برای صحبت بیمار ترا تا قیامت پاسبان سیه زر سودا
نمت هر که بیند یکزمان آن زلف چون مار ترا داغها کی بینم ترا ای گلشن

التفاتی نیست آیا با تو دلدار را + رباعی وز یاد ز فخر خود دستایان جهان
افسوس زنکر دستایان جهان + هر چند چو خاک کشتیم از مهر یافت
یک ذره بخاک ز اشنایان جهان + زیاده مصدع شد لوای فضیلت
دائما منصوب باد رقعهٔ اخری بخدمت معرفت آگاه سید مصطفی صورت تجرید
یافت پیوسته حجرهٔ عبادت بشمع ریاضت منور باد آنکه از تصفیهٔ باطن
و رفع حجاب نفسانی مرقوم بود بلی قصر دل هر که بنور چراغ معرفت الهی
روشن ساخت لامحاله ظلمات نفسانی درو نایاب خواهد بود بمقوله
ضدان لایجتمعان شاید این معنی است و این حالت دست ندهد مگر بدولت مرشد
کامل که شجرهٔ شریعت او در دوستان طریقت نشو و نما یافته ثمرهٔ حقیقت
داده باشد و این بزبان راست نیاید بعمل راست آید الا ما شاء الله
بهر حال عالم خالی نیست طالب کامل باید من طلب شیئا وجد وجد
رقعهٔ اخری بشیخ صادق نو مسلم صورت تحریر یافت صورت حال
بحلیهٔ خداشناسی محلی باد و مرآت وقت از کدورت اغیار مجلی عزیز من
خادم درویشان باش لاف خاکپای ایشان الفت ایشان را سرمایهٔ سعادت
دان و کلفت ایشان را پایهٔ شقاوت تا توانی نقد نفس از صرهٔ سیرت
این طایفه دست آر و کنج مراد از ویرانهٔ صحبت این طایفه بردار و قفل
حجرهٔ خلوت شان بکلید تکلیف مفتوح مساز و نقد کوشش در بازار
خدمت شان درباز من خدم خدم سر این معنی است والسلام رقعهٔ
اخری بخدمت اقبال پناه آقا امین احمد شیرازی در سفارش ملازم ایشان

صورت تحریریافت الصلح خیر ضمیر منیر آفتاب نظیر پوشیده نماند که بسبب
الاشارت بکر یک وعظ حرف جفا را از لوح ضمیر آن بیوفا حکایت ساخته
بران آورده که بعد ازین نطاق بیعت بر میان جان بسته یکی از جان نثاران
داران ملازمان باشند فاما الیشائیکه حلقه در حجرهٔ نفاق و درایا اولی
نجنبانند و شیوهٔ انتقام را بنسبت کرم عام چو نقص تمام دانند
بیت زخردان عجب نیست ترک ادب * بود انتقام از بزرگان عجب
یقین است که از التفات کریمانه محروم نخواهند ماند زیاده چه تصدیع دهد
توفیق رفیق باد رقعهٔ اخری بجناب مولانا ... الشکوه
صورت تحریریافت عزیز من عزیزی که سلک اخلاص و جواهر ثنا
منتظم بود زبان اعتراض بر صورت حال گشادن تمام بی انصافی است
دانش پژوها بر مضمون صحیفه راز کس نیک اطلاع بهم شود انگشت تعرض
بر حرف او نمی توان نهاد سیما عزیزانی که دامن دل شان از گرد ریا و نفاق
مصفا است الماضی لایذکر * بعد هذا از صفحهٔ سیمای مخلصان حرف
اخلاص خوانده بمضمون این آیه سیماهم فی وجوههم من اثر
السجود بنیک مطلع شوند والسلام علی من اتبع الهدی
رقعهٔ اخری بخدمت حکومت پناه آقا محسن طهرانی در بار
بیچاره صورت تحریریافت حامل وسیله از دور افتادگان مصر مقصود است
ظاهر ادبیست که فلکات غدار خساک آزار بر هر کرخطوات او بخت
مانع شاه راه مصر مقصود شده بنا برعلیه لهو المی الیه بامید ذاتی تمام عزم طواف

آن قبلهٔ مقصود مطمح نظر ساخته متوجه ملازمت ست اگر بر مرکب رعایت
اوراسوار ساخته بشهر از زور سانند غایت احسان خواهد بود ان الله
لا یضیع اجر المحسنین ٭ **رقعهٔ اخری** در جواب کتابت یاری
که متضمن شکایت شیخ برخوردار بود صورت تحریر یافت رخسارهٔ حال بجمال
عافیت مزین باد سخن در کار و بار شیخ برخوردار رفته بود که صنف بسا کی
بجائی رسانیده که روغن از ریگ بیابان می کشد بلی مشار الیه اگرچه دلش
خرمن هوس را همیشه بصاع آرزو می پیماید فاما چه فائده که سلوک خست
شیوهٔ روزگار خود ساخته از کمترین خوشه چینان خود را قرار داده و قصور
نیز درین باب هرچند تخم نصیحت ریخت اما ازانجا که زمین انجا ثبت شور بود
بر نیامد علاج این ست که ملازمان نیز از خار تربیت آن ناهموار چهرهٔ ضمیر
نخراشند که نقد تربیت در بازار نا پسندان رونقی ندارد **بیت**
خوی بد در طبیعتی که نشست ٭ نرهد جز بوقت مرگ از دست ٭ باقی
عاقل اند والسلام **رقعهٔ اخری** بخدمت فضیلت پناه مولانا
خواجه محمد صورت تحریر یافت آنکه زبان مروت از پرسش احوال دوستان
سکوتی ورزیده بود و یاد از بی توجهی میسید مخلص ملازمان خواست
که حلقهٔ در حجرهٔ بی تکلفی را با انگشت نصیحت حرکت داده قضیهٔ العتاب
مرآة المحبة ملازمت سامی ارسال نماید فاما طبیعت سیاه انگشت انکار
در سمع قبول نهاده مانع گشت که مبادا نقد کینه مقصود از آیت قلب کرده لوح
جبین خوانند و طریق این عتاب از ابواب دیگر رونند بنابران ابرام نموده بهر حال

صورت تقصیر گذشته در آیینهٔ تلافی ممکن نیست بخلاف گذشته اگر
زر محبت در بوتهٔ اخلاص خالص و تمام عیار است بنوشتن چهره نامه بحسن شمار آراسته
دارند و الا حاجت اینهمه گفت و شنود نیست والسلام رقعهٔ اخری

بخدمت شیخ احمد دکهنی صورت تحریر یافت رقعه دست همت با گریبان
قناعت یار باد * زنهار زنهار بقدر سیر حرص غذا آبروی قناعت را از
خود بیگانه نکنی و گلشن عزت و وقار را که از نسیم قناعت نضارت یافت
از سموم طبع شوم ویران نسازی که خوش آمد زن و فرزند بسا خوشی
نیست که اینهمه سودای خواری توان خرید اینها همه بر مثال پروانه اند که
تا شمع روح در خانهٔ وجود روشن است بلهوسی را در لباس عشق اظهار می کنند
بیت چو از شمع خالی کنی خانه را * نبینی دگر نقش پروانه را * رقعهٔ
اخری بخدمت مولوی معنوی استادی مولانا محمد مومن صورت تحریر یافت
صورت سلوک بحلیهٔ حسن اخلاق محلی باد عزیز من غنچهٔ دل که از برودت نفاق
قبض حاصل کرد از نسیم تکلف کی شگفته گردد حالیا اگر اراده آن است
که باز نقش مودت بر لوح ضمیر یکدگر ثبت شود در حجرهٔ رضا را غیر از کلید
اخلاص ستایش نجویند که تا ابر نیسان اخلاص تقاطر نکند از صدف سینهٔ
وفا در محبت نمی توان حاصل کرد و تا آتش و روغن و فتیلهٔ استعداد و
عذرخواهی جمع نشود مصباح قصر سلوک که از باد صرصر تقصیر منطفی شده
نمی توان روشن ساخت نهایتش شفاعت وسیلهٔ عفو صوری تواند بود
نه ارتباط معنوی چنانچه بر ارباب بصیرت پوشیده نیست والسلام رقعه

اخری بخدمت شیخ مرتضی صلاح در سعی آنکه متاهل شود صورت تحریر یافت
وَالْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِاِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِیْ خَبُثَ
لَا یَخْرُجُ اِلَّا نَکِدًا آنکه از وہم فرزند نا خلف عمر عزیز خود را تلف کرد
محض وسواس شیطانی وہوای نفسانی خواہد بود و تخم نطفه که از شجرهٔ طیبه
صلب سعادتمندی به نشیب قبول رحم خواہد آمد یقین ست که بستان مسقط
الراس از و نضارت خواہد گرفت اَلْوَلَدُ سِرٌّ لِاَبِیْهِ شاہدان توجیه را
اگر در اصلاح ملازمان بشرف سلک قبول مشرف نشده فرزند بیگناه را
چه گناه لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ رقعهٔ اخری بخدمت عالیجاه
عنایت خان از جانب دریا خان لنگاه صورت تحریر یافت خداوندا مخلص
ملازمان اگرچه از رسمیات ظاہری مقصر ست فاما حق آگاه ست که نقش
محبت از صفحهٔ عقیدت او محو نشده اگر باور نیفتد صورت این حال در آئینه
خیال تصور فرمایند وسیّما در اظہار سرّی از اسرار اشعار رفته بود جفا
که این معتقد سر گرز نشرچه شامی را بانگشت خیانت و نمامی مفتوح نساخته
تحقیق فرمایند که این نہال از باغ شخصی ست که آب جویبار عقیدت و
خاصیت انکار دارد بیت ما بنده تو ایم که بی زر خریده ایم آری بسیم و زر
همه کس بنده می خرند چہره اوقات شریف بحسن ظن خرم باد والسلام
رقعهٔ اخری بخدمت شیخ حسین لاہوری که بحسن ظن تہنیت مقال
قلمی نموده لیکن با مرادرا سهو ده حصول ان میسر نشده بود تحریر یافت آنکه نسیمی از
بوستان تہنیت دوستان به بیت الاحزان مخلصان وزیده بود شگوفه

دل حزین را شکفتگی بخشید عزیز من حکیمی که مشاطه تقدیر او عروس کالبد را
بزیور حیات آراستگی دهد اگر خساره امید نا امیدی را آب و رنگی بخشد
چه عجب فاما انچه واقعیست هنوز از سیمای عزیمت مخلص ما زمان عزم قبول
نیافته امید وارست که بیمنت فال آن خجسته مآل خورشید امید از سحاب
حجاب برآید التصنت لصیب رقعهٔ اخری بخدمت مولانا محمد جمال
برهانپوری صورت تحریر یافت شرف نامه رسید دیده انتظار را
نوری بخشید مرقوم بود که الفقر سواد الوجه فی الدارین عبارت از فقرا
این زمانه هست که سراپا خواهش و سراسر طمع اند بلی آدمی را ساخت
دل از غبار خواهش پاک نشود تا گردن حیات او بکمند اجل بسته نگردد
مگر بیت پیام آگهی بگوش هوش او رسانیده از خود آگاه سازد
تا نهال وقت او پیوسته از سرچشمهٔ باطن سیراب باشد و صورت حقیقت جهان
در آیینهٔ باطن مکشوف شود فاما حقیقت بحقیقت آن هست که امروز دار الملک
خداشناسی معمور نیست اگرچه ظهور او از چشم اغیار بمقتضای حکمت مستور
بران کوشند که دیدهٔ اعتبار از غبار انکار مصفا باشد و الا ما فی
غافل از خورشید حقیقت خواهد بود بیت هر چه گمان مهربانی است
باشد که طلبک خفته باشد سعادت صوری و معنوی میسر باد رقعهٔ اخری
بخدمت اقبال پناه میرزا نظام الدین حمید صورت تحریر یافت بیت
چه باراست مهرا که از روی دانش بنصیحت خورشید انور فرستد
فاما حسب الاشارت کلمهٔ چند بزبان بیان داده بقدر اظهار طاقت نماید کمال

چون آغاز صبح اقبال است اگر صورت سلوک ملازمان بنور حسن سیرت
مزین شود جا دارد که شهرستان قبول عامه در تصرف و اقتدار
آن خلاصهٔ ادوار در آید و این ممکن نیست مگر تهذیب اخلاق که پیوسته
معنی سلوک از عین مروت قائم باشد و لوح دل ساده از نقش ملایم و ردی
تهذیب نفس عمل مجاهده موثر است اگر میسر آید والسلام **رقعهٔ دیگر**
بخدمت محب باوفا سید مرتضی و بقطع علائق عشق مجازی صورت تحریر یافت

رباعی آه من العشق و حالاته + احرق قلبی بحراراته
ما نظر العین الی غیرکم + اقسم بالله و آیاته + عزیزمن

دیدهٔ یعقوبی که مطالعهٔ جمال یوسفی الفت گرفت لا محاله از کلفت یا اسفی
زار زار خواهد گریست **مصرعه** من جرب المجرب حلت به الندامة
بهر حال نیاز مندی که داغ نیاز ناز بر جبین جان و حلقهٔ بندگی در گوش
جان دارد او را ازین نصیحت چه اثر تا بسکر مقصود او لباس کامرانی نپوشد
دست امید از دامن آرزو کوتاه نکند که خاصیت عشق هل من مزید است **بیت**
قامت بوقت صبح شود همچو روز معلوم + که با که باخته عشق در
دیجور **مصرعه** قلم اینجا رسید و سر بشکست + مزید آگاهی میسر باد والسلام
رقعهٔ اخری بخدمت عمدهٔ اخوان الصفا فضیلت پناه مولانا میر کمال
در حینی که عاجز در خانهٔ ایشان تولد شده بود صورت تحریر یافت الحمد لله والمنة که
شجرهٔ مبتلا دان محب بثمرهٔ مراد یافت حسب الاشارت در باب تسمیه رجوع
بباطن نمود بعد از تکرار مشاهده در آیینهٔ شعور صورت اسمی که از عالم غیب ورود

ظهور آمده بی بی حنیفه بود بعد از آنکه این اسم والا چون لولوی لالا از دریا
باطن بساحل نطق بجلوه گر شد هر کس که شنود بسمع قبول تلقی نمود ازین مقدمه
از لطف داد از خیلی امیدوار است حق تعالی این اسم سامی را وسیلهٔ اصلاح
آن گوهر نامی گرداناد و تولد آن نیکبخت برادران عزیز و جمیع دوستان
مبارک و میمون ساخت در سایهٔ پدر بزرگوار خوشوقت دارا د آنکه در باب
تاریخ تولد و فور خواهش رفته بود خود بسعادت میدانند که مخلص را از زمان
چه قدر انکار ازین کار است بهر حال بموجب سوال قوت انشا نموده ابیات
داشته داخل بیاض سازند **قطعه** دوم ماه ذی قعده بی بی حنیفه
تولد شده ای خوشا ماه و سالش * خوشا طبع گویا فت از روی دانش
دو ماه ذی قعده اتمام سالش * زیاده تصدیع نرفت **رقعهٔ اخر**
بخدمت حقائق آگاه شیخ مبارک جونپور صورت تحریر یافت **بیت یک**
چراغی هست درین خانه که از پرتو آن * هر کجا می نگرم انجمنی ساخته اند
سخن در کمال رغبت عاشق با وجود نقصان حسن معشوق در بعضی
مظاهر رفته بود بر ضمیر فیض پذیر پوشیده نماند که عشق مشاطه ایست
که عروس حسن مطلق را بر منصهٔ رغبت جلوه میدهد او را با حسن مقید چه کار
لهذا اگر نسبت حسن مقید را در بعضی مظاهر نقص ظاهری باشد رغبت
سرایت نمی کند و الا حسن لیلی با آن میلی که مجنون داشت گرا نمی کرد
والسلام **رقعهٔ اخری** بخدمت اخوان الصفا محب باوفا مولانا
کمال صورت تحریر یافت **مصرعه** اگر وصل تو و برم حلاوت جان انجا

سبحان الله هر چند مصور خامه انگاره نمود که صورت نیازی بر لوح بیان خلاص
آن محب حقیقی تصویر کند لیکن هیچ موافق نیفتاد و غواص طبیعت هر چند
کر جستجو کرد که جیب فکر و دامن خیال را از دُرِ اظهار اخلاص آن دوست
حقیقی مالامال نماید جز تهی دامنی دست نداد و لاجرم از این مقوله مساهله
نموده نهال تقصیر را از جویبار خجالت آب میدهد بیت عذر تقصیرات ما
چند انکه تقصیرات ما ✲ شکر نعمتهای تو چند انکه نعمتهای تو ✲ مرقوم بود
کر ساحت ضمیر این فقیر همیشه از گرد تشویش خالی نیست سبب چه باشد
دانش آگاه با ظاهر اصفحه خاطر شریف حرفی از خواهش حاصل نموده نیک
مطالعه نماید اگر از کتاب دنیوی است بکزلک نصیحت محو سازند والا منتظر
می باید بود تا ملاح تقدیر سفینه آرزو بساحل مراد رساند و هو علیم بذات
الصدور و به مرادات حاصل و سعادات متواصل باد رقعه دیگر
بخدمت اقبال پناه جلال الدین حسین نیشاپوری صورت تحریر یافت
والله یحب المحسنین ✲ عزیز من سعادتمندی که در بوستان اقبال
او گل مراد شگفته از خار شورستان ادبار دامن دولت او را
نقصان نباشد مهره بخت همیشه در کف آرزو ماند
خوشا نیکبختی که همت تلافی و رغبت اعانت خانواده بوسع امکان
بر ذمه توجه خود لازم و واجب داند مثنوی بنی آدم اعضای یکدیگر اند
که در آفرینش ز یک جوهر اند ✲ چو عضوی بدرد آورد روزگار ✲ دگر عضوها را
نماند قرار ✲ الله تعالی کافه مسلمانان را توفیق رفیق گرداناد رقعه

آخری بخدمت طالبه صالحه گلشن نام صورت تحریر یافت الله تعالی
آن ثمرهٔ گلشن عفت و نوباوهٔ گلبن عصمت را از آب جویبار صلاح
تر و تازه و سیراب دارا د محبت نامه رسید صورت عذر آن مجسمهٔ وفا
در لوح قبول کشیده افتاد مضی ما مضی بعد ازین نوعی سلوک کند
که خسارهٔ حال آن مجسمه مآل از حال ملاحت صفای دوستان خالی
نباشد و بامید آنکه شجرهٔ هر تقصیر ثمرهٔ عفو خواهد بود معذور نشوند که این در
وقت نیست والسلام رقعهٔ آخری بخدمت فضائل پناه میرزا محمد مومن
در وعظ و نصائح صورت تحریر یافت آنکه صورت عزم سفر در آیینهٔ خاطر
شریف پرتو انداخته از کمال نادانی است زینهار با کسوت عطا تجلیه
محلی نشوند و قدم از خانه بر آوردن و مجلس آرای برنا و پیر شدن از شیوهٔ
ناموس دور است جان من گوهر آسا در کان صبر مکتنف منزوی
باید بود تا وقت کار در نظر جوهریان منصف جمعیت قیمت بی اعتباری دست
نه دهد باقی مختار اند والسلام رقعهٔ آخری بخدمت قدوة المحققین
استاد شیخ جمال الدین المشتهر باولیا صورت تحریر یافت بعد از ادای
نیاز بلسان اختصار و ایجاز معروض میدارد که درین مدت هرچند
خواست که سوانح احوال اینجا نامهٔ اخلاص بنگارش در آید یگانگی اجازت
نداد که شیوهٔ اهل اتحاد نیست چون آن قبلهٔ آمال از تاریکی وقت و باریکی
مقصود صورت عیادت را در آیینهٔ عادت تصور فرموده اند ترک عادت
عین عداوت دانسته مرا اینه دست عزیمت را بدامن اسم و رسم استوار ساخته

نادم از سلوک ماضی است ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا
لنکونن من الخاسرین * رقعهٔ اخری بخدمت استاد و مولانا
جمال الله صورت تحریر یافت بیت بیان شوق نداشته ام که ما چند است
جز اینقدر که دلم سخت آرزومند است * چون بیان شوق و آرزومندی
تشرف پابوس حضرت خداوندی زیاده از آن است که زبان حال و لسان
مقال شمهٔ از آن در حیز تقریر آرد لاجرم طی این بساط نموده بزبان انبساط
معروض میدارد که درینولا فقیر و خادم رسید کوشش و فاد و فاق اهل
نفاق آنچنان خراشید که اندمال آن بجز حکمت التفات سامی ممکن
و میسر نیست فی الواقع شخصی که دامن خیال او از گرد ملال آلوده نباشد بزور
آلوده ساختن و توسن اعتراض بر عرصهٔ تسلیم او تاختن [illegible]
کریمان نیست لا سیما در بارهٔ معتقدی که چون عرض بجوهر اخلاص آن
بزرگوار قائم باشد بهر حال صورت حقیقت این شکسته احوال در آئینهٔ ضمیر
آن عدیم المثال معلوم شده و خواهد شد انشاء الله تعالی و الباقی
عند التلاقی رقعهٔ اخری بخدمت استاد و مولانا میر سید مرشد
صورت تحریر یافت بیت بی مزد بود و منت هر خدمتی که کردم * یا رب
مباد کس را مخدوم بی عنایت * قبله گاها خدا آگاها عالم السر و الخفیات
نیک آگاه است که فقیر همیشه جواهر زواهر ذکر آن ظهیر سریر کرامت را در
سلک تعظیم و توقیر صورت تنظیم میدهد فاما معاندان بی باک و حاسدان
ناپاک که مضمون اخلاص و وفاق را در عبارت ریا و نفاق ظاهر ساخته اند

این مخلص با دران مدخل نیست فی الحقیقت به اختیار سرمایهٔ سعادت این عقیده را
بنسبت خادمان شریف نیاز و احتیاج جیست و زبان حاسدان که در
اختیار انیکس نسبت آنرا چه علاج انشاء الله تعالی رفته رفته در آئینهٔ تحقیق
صورت حال فدویان خاص و مریدان با اخلاص معلوم خواهد شد و چه عجب
که از خدمتگار رهیاء ی بجانسپار رهیای سابق معلوم شده باشد بهر حال
انصاف ممیز نیک و بد است الله تعالی جمیع نکریان را بکرامت انصاف
موفق گرداناد و السلام رقعهٔ اخری بخدمت ارشاد پناه حق آگاه
محمد فضل الله صورت تحریر یافت بیت تو جرأت بین که همت میزند
جوش * که گیرد قطره دریا را در آغوش * هیهات هیهات قطرهٔ بی
سر و پا را چه ممکن که مدار آن کند و ذرهٔ ناچیز را چه تمیز که با آفتاب عالمتاب
لاف محبت زند فاما عبث تا در هوای او نکند عرض حال خویش * از فیض
عام او نیز در روشنی و تاب * لاجرم بوسیلهٔ نیازنامه بر جانب خاطر
دریا مقاطر عبور نموده و التماس میدارد که این کمینهٔ بی بضاعت را در سفینهٔ
قبول جا داده بساحل مراد رسانند و السلام رقعهٔ اخری
بخدمت شیخ عیسی سندی صورت تحریر یافت دقیقه شناسا روش
مزاجا صبح نفسا خورشید نظرا و بیست که خامهٔ نیاز میخواست که صورت
این راز را بر صحیفهٔ نیاز تصویر کند فاما از مضایقهٔ تنگ میدان سر این حقه نیز
نکشاید و گوهر مقصود بدست طلب نیاید نتوانست اقدام بر این مرام نمود
الحمد لله که آن ضمیر آئینهٔ مثال صورت احوال را دریافت و خورشید اهل نیاز

از صبح عشرت بر یافت رباعی آنان که بنای اهل رازت کردند معمور دوازده
چار و سازت کردند سید استری بجا کساران جهان شکرانه که
سر فرازت کردند الله تعالی چهرهٔ دوستان را بنجس تو بیش مزین
کرداناد والسلام رقعهٔ اخری بخدمت بهاء الدین سارنگپوری
صورت تحریر یافت مدت وعدهٔ تو هر که باور می کند انتظارش
خاک بر سر می کند انگشت نقش وفا از لوح وعده ظاهر نشده موجب آن چه
باشد بهر حال ثمرهٔ این خلاف اگر اضطراری ست ملازمان را دران مدخلی نیست
واگر اختیاری ست بعد ازان چنان کوشند که تا امکان بزبان فیض ترجمان
واقع باشد والا باعث نقصان اعتبار آنعالی مقدار خواهد شد الله تعالی
عمر والسلام رقعهٔ اخری بخدمت مولی الفقراء اعلی آغا خان صورت
تحریر یافت مر لیل الفقر اکلش مزاجا سیئت ذلک [illegible] صبی
شکستن بسیار آسان است فاما پیوند آن بغایت مشکل شعر دل که
رنجد از کسی خرسند کردن مشکل است شیشهٔ شکسته را پیوند کردن
مشکل است آدمی را باید که پیوسته محل اعتدال طبیعت او از یاد هموم خطوط
جنون مشحون باشد و جریدهٔ عقیدت او از نقش و نگار ملامت مشحون
تا عاقبت کار چهرهٔ خجالت از پردهٔ سلوک او ظاهر نشود والسلام علی من
اتبع الهدی رقعهٔ اخری بخدمت حقائق آگاه حسین لاهوری صورت تحریر یافت
صرفت العمر فی لهو ولعب فآها ثم آها ثم آها احب الصالحین و
لست منهم لعل الله یرزقنی فلاحا صلاح بها واما صدف زیره فیادیرید نهاد

در حقیقت حکمت و رشاد او نشود قابل عنایت حقیقی و مجازی نگردد و دنیا و دین را
آزمایش ست نه قصد آسایش بهر حال تا آدمی را اکلیل سلوک بگوهر صلاح مکلل
نشود بشرف سعادت و فوز فلاح مشرف نگردد والسلام رقعه اخری
از جانب شیخ حسین عاشق بمطلوب او صورت تحریر یافت رباعی

دل جای تو شد و گرنه پرخون کنمش * در دیده توئی و گرنه جیحون کنمش
امید وصال تست جان را ورنه * از تن بهزار حیله بیرون کنمش

عالم الغیب دانای حقیقت حال ست که تا نهال دوستی آن یار وفادار
بر لب جویبار تمنا راسخ شده قرار خاطر بالکلیه رو بفرار نهاده و تا طفل
دل در دبستان عشق آن نگار آیت بی اختیاری در لوح حال خوانده زمام
اختیار از دست داده مصرع ای کاش ندیده ام رخ تو نگریستی *
بهر حال در چنین وقت آن یوسف مصر ناز را تفقد درویش دلریش از
ضروریات ست والسلام رقعه اخری بخدمت مرزا جلال الدین
صورت تحریر یافت بذات پاک خداوندی که ضمیر خیالات پنهان را بجا منبع علم
محکم کرده اند که تا ستون خیمه عزم سفر آنعزیز بصوب دکن چون بیستون
صورت ثبات گرفته دستان حقیقی با دوست مقدمه فراق آنجناب
گریبان صبر پاره کرده بی آرام ساخت که مرغ آرام در قفس خواب هم نیست
امیدوار ست که عنقریب الله تعالی نقش ارادتی از لوح تقدیر ظاهر کند
که انگاره این عزم فسخ گردد و صورت این اراده بمشیت لیفعل الله ما یشاء
و یحکم ما یرید رقعه اخری بخدمت حقایق آگاه شیخ بایزید صورت

تحریر یافت سعادت مستدعیات بخشا چون حسکیم علی الاطلاق دادستان
آن عزیز را جهان بکمال ارزانی فرموده که مساح تقدیر از مساحت
وقاصر است هر آئینه مجمر سلوک را از تجویر ملامت و تحسین اخلاق معطر دارند
و احیاناً اگر شمع مزاج گرامی را گرانی عیب جوئی و نقصان طلبی پیش آید
بمقراض اصلاح در صلاح آرند و این ابرام موجب اشارت خدام
شیخ الاسلام نموده آمد باقی مختار اند والسلام **رقعهٔ اخری بخدمت**
شیخ محمد معصوم فی درحینی که محبوس بود والتماس دعا کرد صورت تحریر یافت
عزیز من خداوندی که طفلان چمن را سرمایهٔ نشو و نما دهد عجب
اگر خساره یاس مندی را بغازهٔ امل زیب و زینت بخشد هیچکس را
به اسرار صحیفهٔ حکمت او خبری نیست بهر حال در تکذیب ملازمان
باشد میسر باد نهایتش در همه وقت صورت خواهش در آئینه آرزو مشاهده
می توان نمود عَسٰى اَنْ تَكْرَهُوْا شَيْئًا وَّهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسٰى اَنْ
تُحِبُّوْا شَيْئًا وَّهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ
رقعهٔ اخری بخدمت میرزا سلطان محمود در سفارش نامرادی که
صورت اخلاص او در آئینهٔ اعتقاد میرزا مذکور عکس نمود صورت
تحریر یافت حامل محبت نامه چون صورت صدق او از کسوت کذب
عاری است ظاهرا دیروز خود را بخدمت سامی رسانیده فاما بسبب هجوم
وازدحام عوام پرتو نور چشم جهان بین آن سعادت فرجام محیط حال آن
مستهام نشده دامروز بعتاب وخطاب عنیبت معاتب ومخاطب

گردانیده نور خورشید عذر آرا را بکسوف کذب مکدر ساخته اند بنابرین
شاهباز فکرت را در فضای تأمل پرواز داده صید شفاعت مخلص ملازمان را
در چنگ طلب آورده اگر حاشیهٔ ضمیر منیر را از گرد تشویر بی تقصیر بوسیلهٔ
شفاعت این فقیر صفائی دهند دور از التفات نخواهد بود والسلام
والاکرام **رقعهٔ اخری** بخدمت سیادت پناه سید شریف صورت تحریر یافت
التعجیل مطیة الظفر عزیز من بر مرکب صبر تا سوار نشوی در جولانگه مراد ظفر نیابی
زنهار زنهار که زمام اختیار را بدست عجلت نابکار نسپاری مبادا
که پای طلب اینجا بندامت از راه نهی و چهرهٔ امید را بناخن خجالت افگار
سازی العجلة مظنة الخطر شاهد این معنی ست والسلام **رقعهٔ اخری**
بخدمت میرزا اسلام ترکمان صورت تحریر یافت مصرعه با کریمان
کارها دشوار نیست + اعتضاد اکابر در مندی نهال و منال امداد نمودن
و بار دیگر بکلال و ملال آزرده خاطر ساختن سنت کریمان نیست مصلحت
این ست که چهرهٔ امید حال عقیده را بزیور مهربانی زینت بخشند که از آن
دور دریای محنت را عبور نموده بخدمت سامی رسیده نوعی نشود که آیت
یأس بر لوح امید خوانند باقی مختار اند والسلام **رقعهٔ اخری** بخدمت
صدارت پناه محمد تقی صورت تحریر یافت الحمد لله که نهال عز و جاه آن صدارت
پناه در بستان قرب حضرت ظل الله ترقی یافت مصرعه قد رجع الحق
الی اهله + آنکه از ترک اظهار تهنیت اشعار نموده بودند حقا که پرتو این
خبر بهجت اثر اصلا بر صفحهٔ خاطر فاتر این مخلص تا حال نتافته و الا سر رشتهٔ

تهنیت می شد یقین تصور فرمایند والسلام رقعهٔ اخری

در زجر و توبیخ ظالمی که بندهای خدا را آزار رسانیده بود صورت تحریر یافت

لَعْنَةُ اللهِ عَلَی الظَّالِمِینَ ظالم اگرچه بر قیاس خود ظلم را مستتج نتیجهٔ

نیک داند فاما عاقبت کار قضیهٔ مراد او را نتیجه بر عکس خواهد بود شعر

مردم آزاری نه بس کاریست خرد * هر که از طاق دلی افتاد مرد * غرض

ازین مقدمات خیرخواهی ظالم است نه رفع شر مظلوم مصرعه بر سر فرزند

آدم هرچه آید بگذرد * والسلام رقعهٔ اخری بخدمت عزیزی که خودنما

و خودفروش بود صورت تحریر یافت بزرگوارا رشتهٔ مرغ حوصله را زیاده

از حد فرو هشتن و در آسمان بلندپردازی پرواز کردن و از سر زن خود

ارزن ساختن و خود را بنسبت دیگران عزیز پنداشتن و حضیض بزرگان نیست

وَمَا مِنَّا اِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ اینهمه گفت و شنود چه فایده فاما

بیت خوی بد در طبیعتی که نشست * نرود جز بوقت مرگ از دست

چون تصنع در مادهٔ نصیحت نفاق است ابرام نمود باقی مختار اند والسلام

رقعهٔ اخری بخدمت تقیا نام که وضع او خالی از خیانت و انکار نبود

صورت تحریر یافت بیت ای رسم تو آزار من و قاعده بیداد * فریاد

ازین رسم و ازین قاعده فریاد * عزیز من تا مرغ عناد در آشیانهٔ خاطر

بیضهٔ فساد نهد خروج فروج نفاق ممکن نیست و تا نقش عقیدت بر لوح دل

ثبت نشود صورت مضمون وفا از آئینهٔ خاطر صفا مصور نه شد آن انجمن

زیبا را مشاطهٔ زبان عروس نفاق را از آب و رنگ شکایت گلگونه

بنا کنی و خورنق وفا را از خس و خاشاک مخالفت و جفا مملو و مالامال ساخته
بی رونق نسازی بهر حال چون بکرات و مرات قارورهٔ شمع این چاره
بسنگ شکایت آن یار وفا دار جفا کار از ار یافته بنهم تصدیع سیده والسلام

رقعهٔ اخری بخدمت شیخ داود طالب دنیا صورت تحریر یافت قطعه

کلید کام تو در آستین خویشتن هست * ولی چه سود که با خویش بر نمی
آئی * همه مراد جهان را بسایهٔ تو بود * چو آفتاب اگر خو کنی بتنهائی *
اَلسَّلَامَةُ فِی الْوَحْدَةِ وَالْآفَاتُ بَیْنَ الْاِثْنَیْنِ * عزیز من سیمرغ آسا
در قاف قناعت منزوی باش تا آسایش یابی و در بدر بی مجلس
با این لباس گرایه مسکند اگرچه آفتابی فاما چه فائده که از اسباب
نصیحت در نظر اعتبار آن یار وفا دار از اسپ آب کمتر است مصرعه
نباید زما جز نظر کردنی * والسلام **رقعهٔ اخری بخدمت شیخ یحیی**
طالب علم در تعزیت عزیزی صورت تحریر یافت سبحان الله این چه
باد صرصر اجل بود که شیرازهٔ کتاب عمر انسان را پراکنده ساخت
واقعهٔ یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخِیْهِ وَاُمِّهٖ وَاَبِیْهِ درین باب مشاهده افتاد
شوق وصال دامنگیر و قومی را چهره از غبار ملال چون قیر وُجُوْهٌ یَّوْمَئِذٍ
مُّسْفِرَةٌ ضَاحِکَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ وَوُجُوْهٌ یَّوْمَئِذٍ عَلَیْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا
قَتَرَةٌ اُولٰئِکَ هُمُ الْکَفَرَةُ الْفَجَرَةُ * **رقعهٔ اخری بخدمت اخوان الصفا**
فضیلت پناه مولانا سیر کمال صورت تحریر یافت آنکه خضر خامه مشکین شمامه
ساحت نامه را سبز و خرم نموده تو دلنظاره آن صحرای طبیعت دوستان را

رونق گلستان بخشید و عروس معنی که در سحاب عبارت محجوب
بود مشاطهٔ طبع بر منصهٔ بیان جلوه داد احیاناً اگر تردّدی بحوینور رود
صدف گوش این مخلص را از درّ مکنون این خبر مشحون خواهند ساخت
تا آیینهٔ خاطر دوستان را از صورت احوال خود اطلاعی دهد زیاده
چه ابرام نماید والسلام **رقعهٔ اخری** بخدمت شیخ محمود صورت تحریر
یافت **بیت** از زبان دیگران پیغام زهر آلود چیست ٭ مدعا معلوم
شد این حرف دو دو اندود چیست ٭ هر گاه که صورت مدعا در آیینهٔ خاطر
مخلص ملازمان از زبان حال معلوم شد چه احتیاج لسان مقال است
لا سیما بزبان نامحرمان اسرار که خالی از خفت و حقارت نیست الله تعالی
جمیع دوستان را مزید آگاهی روزی گرداناد والسلام **رقعهٔ اخری**
بخدمت سیادت پناه سید محب الله تارک الدنیا در باده استغفار
صورت تحریر یافت عزیز من تا یوسف روح از چاه کنعان بدن بمصر بقا نرسد
دامن و گریبان انسان را از چنگ حسد اخوان زمان خلاصی نیست بالتخصیص
فقیر را که اللهم اجعلنی محسوداً ولا تجعلنی حاسداً سرمایهٔ تسلی انجمن گرفتهٔ ان
ست زنهار که مصباح تحمل را از باد بیصبری منطفی نساخته خانهٔ سلوک را
تیره نسازی **مصرعه** تحمل کن تحمل کن تحمل ٭ والسلام علی من اتبع الهدی
رقعهٔ اخری بخدمت شیخ یوسف سبزواری صورت تحریر یافت
نکهت اشعاری ار مشرح معما باسم بهار رفته بود حسب الاشارت غواص
طبیعت از دریای تعمیه بساحل برو نزا آورده تحمل که قبول مجلس عالی گردد ثبت

بجای وشان هست اینکه بیشتر ای جنیم مدام یا بود داغ و الف بالای هم
آنها تمام مخفی نماند که ماده اسم لفظ یا هست و لفظ یا مرکب از یای سی
والف سی است و داغ یای سی که بر بالای داغ شود یعنی دو نقطه تبدیل
بیک نقطه باید یای سی حاصل آید والف سی تبدیل باید به های سی که
بالا و صید لفظ هست با تمام شود مهابجو قوع آید والسلام رقعهٔ اخری
سی نوشته شاگرد رمال لفظ اینی ابیان معما متضمن یعنی اشکال رمل نوشته بود
صورت تحریر یافت بیت به تسکین دلم در فال وصلت ای پری
هر زمان رمال شیم نقطه می کند در شرح آرزوی وصال زبان
بیان لال هست و سکوت ازین مقدمه مناسب حال آنکه از شکایت ابنای
روزگار خاموش بوده مطلوب من در طریق سرداری تا ترکیب مونث
و غیره ای صورت جماعت بر صفحه بیاض جمعیت پیدا نیاید زنهار
عقله فراق از سلوک طرح نکی تا قبض الداخل و سیله قبض الخارج
دوستان نگردد والسلام رقعهٔ اخری بعزیزی که بعد از نابل صداع
رسانیده صورت تحریر یافت ظاهرا درین ایام صحت آن برادر
عزیز از عون صداع ... مبتلی شده که موسی علاج سابه بحر و تر دید
نست می کند و در مناسب اظهار نمی از علاج رفته بود حکمت آن هست
که گرد جماع نگردد قطعه ای عزیم به تمنای جهان که تشویش ماند
ز صداع گر شفا باید جماع مکن که مضرت در صداع جماع به ثبات
عاقل اند والسلام رقعهٔ اخری بخدمت عبد الله درویش صورت تحریر یافت

انکه حکایتی از علامات ایمان رفته بود عزیز من در زجاج قلب تا سراج یقین
مشتعل نشود مشکوة قالب را از نور ایمان بهره نرسد و در حجرهٔ خلوت
تا طالب مولی لذت مناجات نیابد یقین دان که از لباس نورانیه
محروم و عاطل ست جلوا بالرحمن فی قلوبهم نوراً من قربه سر المعنی بیت
والله اعلم بحقائق الامور و هو علیم بذات الصدور و السلام رقعهٔ
اخری بخدمت وحید الزمان بایزید ثانی صورت تحریر یافت بیت
صنمی در دل یافته راه سخن لا نعبد الا ایاه حقا که از خاطر اسیر ای
گشت صورت صنم یاد آن محب حقیقی کار می فرمود خلیل جان را که نمرود فراق
در آتشکدهٔ محنت و بلا انداخته و را بی آتش شوق خیال وصال آن دوست تحقیقی
گلزار می نماید الحمد لله اگرچه از مائدهٔ وصال آن فرخنده مآل عیسی روح من بهره ندارد
اما از فائدهٔ لذت هجران هم بی بهره نیست بیت وصل گو مستغنی از
باش در بیم هیچکس نگرفت هجران ترا رجا که تا ادراک شرف
ملازمت سامی و کتابت را این آمد و شد پیک اخلاص معطل ندارند تا
که از خار و خس تغافل مسدود گشته باعث فقدان مصر وصال اخلاص گردد
والسلام رقعهٔ اخری بخدمت عمدة اخوان الصفا فضیلت پناه
مولانا پیر کمال صورت تحریر یافت آنکه یوسف باد صبا بوی پیراهن نامه دیدهٔ
یعقوب اشتیاق را نوری نبخشید یا از مصر تغافل میدید اگر بخلاف
گذشته دیدهٔ انتظار را از کحل الجواهر خاکپای پیک توجه
منور سازند وسیلهٔ بهجت موفور خواهد شد و اگر عنان عزیمت را بشاهراه

مهلت بسیار نداد نور علی نور بیت حدیث شوق همین است که تا ختم
سخن یک است و گرها عبارت آرایی است + سایهٔ عاطفت مربی مفارق
محبان ممدود باد رقعهٔ اخری بخدمت بابا سلیم درویش صورت
تحریر یافت بیت دل چو غنچه بشکفد در بوستان دوستی + یک نسیمی گر وزد
از صبح مصر دوستان + یک نسیمی از صبح التفات ملازمان بوستان
دوستان وزیده بود نورسیدگان چمن دوستی را نضارت بخشید جاکه
تا دریافت زلال وصال نهال یاد آوری را سیلاب توجه سیراب دارند
بیخ دوحهٔ تغافل را که ثمرهٔ آن نسیان محبت است از روضهٔ دل برآید
باقی بخار اند والسلام رقعهٔ اخری بخدمت مولانا میر کمال صورت
تحریر یافت رباعی بیکی که خبر شهر ما خواهد برد + از ما خبری با شما
خواهد برد + دیدی که نصیب از کجا تا بکجا + آورد و هنوز تا کجا خواهد برد
چون کلید هلال فی الحجه قفل اقامت را منکسر شود و تقدیر ربقهٔ نصب آنجو را
و کهن در رقبه عزم انداخته با تصوب کشید بر آئینه عزم جزم نموده متوجه آن
دیار است الله تعالی نتیجه این سفر صحت اثر سعادت کونین روزی کرداناد
یرحم الله عبداً و السلام رقعهٔ اخری بخدمت بابزید ثانی صورت
تحریر یافت الله تعالی موسی صفتان تیه حرمان را که در وادی طور ستان
شوق ایشان سبزهٔ رب ارنی می روید از جواب لن ترانی نگاه دارد
استیلای فرعون فراق را چه شرح دهد که از دیدهای دوستان
رود نیل روان کرده مصر صبر را ویران ساخته اگر عنقریب هامان تقدیر

قصر وصال را که از سیلاب فراق خراب شده مرمت نماید فبها و الا قصر
وجود ما یوسان عالم دیدار را خراب خواهد ساخت **قطعه** گریبانم
پیرهن کز فراق چاک شده ٭ ور بمردیم عذر ما بپذیر ٭ ای بسا
آرزو که خاک شده ٭ زیاده ایام برفت والسلام **رقعهٔ اخری**
بخدمت پدر بزرگوار از جانب عزیزی صورت تحریر یافت بعد از طی
تکلفات رسمی معروض میدارد که چون کلید تقدیر قفل آبخور جونپور را از پای
اقامت شکست و سیاح قضا بعصای سیاحت متکی ساخته بشهر وطن
رسانید سر آیینهٔ رواق دیدهٔ رمدرسیده را از شمع جمال دوستان
منور گردانید و تربیت و مرمت آن دوستان قلعهٔ عزم اقامت انجا را
چنان مستحکم ساخت که چون بنیاد کوه راسخ شده قلع آن ممکن و متصور
نبود فاما چون نصیب زبیر نشده اسرافیل قضا از صور تقدیر آیهٔ و تکون
الجبال کالعهن المنفوش بر جبین رسوخیت و استحکام آن خواند و بقعهٔ
آبخور در رقبهٔ حال انداخته در فیروزآباد رسانید **بیت** ریشه در گردنم
افکنده دوست ٭ می برد هر جا که خاطرخواه اوست ٭ اکنون بهر حال
در دریای علوم غواصی مینماید شاید که دری از صدف فضیلت بدست
آورده زینت عروس وجود دهد و آنکه صورت عقد مراجعت در آیینهٔ
ایفاء العهد مصور نشده این مشتاق را در ان دخلی نیست عذر خواه
تقصیر نیست مگر بشفاعت او و انگارهٔ اراده صورت نقش و نگار یابد والسلام
رقعهٔ اخری بخدمت یاری در تهنیت عروسی و امتناع جماع بعلت طفولیت

مطلوب صورت تحریر یافت الله تعالی آن قران السعدین را مبارک
سازد لمؤلفه ظاهر العضی ناقصان تو تحقیق ... روش بطفولیت مطلوب
طالب شق قمر اند نهار آن آفتاب تا شام صبا صبح شباب مشاهده نکند
نظاره آرزو بجانب آن ماهتاب نخواهند نمود و انگشت طمع بسوی دیدن آن
ماهرو نخواهند داشت چون قفل حجره تکلف اینجانب را از کلید توجه آنجناب
فتح باب نیست هر اینه ابواب بی تکلفی مفتوح میدارد العفو عند کرام الناس
مامول **رقعه اخری** بخدمت مولانا جمال برهانپوری صورت تحریر
یافت ان الله جمیل و یحب الجمال مدتی است که طوطی طبع جاهل و شیفته
میخواهد که از آیینه خاطر شریف که مظهر نعمت علم لدنی است کنز الفقه استفاده
نماید. فاما از دست گربه آفت که با کمال ... نمی توانست از کلید اراده
قفل این آرزو شکست الحال چون از توجه آن شیر بیشه فضل و کمال جمعیت
بر جبین حال خوانده هر اینه عازم جانم جهسل آستانه عالی است امید
که کنز الفقه مراد را ارسال بجهت عالی همت آرزو تمام ممدود باد **رقعه اخری**
بخدمت جلال الدین حسین درباره عاشق بیچاره صورت تحریر یافت
آفتاب مروت از صبح فتوت طالع ... نامه سیمرغ قاف عشق
مجازی است مدتی است که ... آنجناب کاروباری دارد
از خط نظاره ... ساخته ... تاج فراق ... سیاق
که بعد المشرقین بخود ... داد ... است که ... بشرط از شمال
التفات آن کان مروت ... که باز بیند آن ...

رقعهٔ اخری بخدمت میرزا ابو القاسم

آشنا را بوسه‌گم الله و ابقاکم

قاضی زاده صورت تحریر یافت صباح بالخیر والعافیت باد آن صاحب خیال سفر که در دریای خاطر فاتر از خطرات عزم چون نقش آب می نمود حالیا از عزم جزم چون نقش حجر شده اگر صورت بهج رفاقت آن محب حقیقی با آسمان وفاق دایر است و کواکب عزم موافقت آن دوست تحقیقی با بهج اتفاق سایر است آیینه پای اراده بر سمند سفر نهاده عنان اختیار بناه راه مقصد سپارد و الا صورت عامد در آیینه خاطر جا داده مقابله طوطی طبع مخلص خود سازند که آیهٔ مضمون آن خوانده انجیان تکرار نمایند والسلام

رقعهٔ اخری بخدمت قدوة المحققین شیخ الاجل استادنا و مولانا

میرزا جلال اسد صورت تحریر یافت نور هدایت الهی از جبین ولایت قبله گاهی طالع باد چون مصباح قبولیت اتجاب از مشکوة هدایت انتخاب ولایت اقتباس نسبت پیوسته روغن امداد از زیتهٔ استعداد او در ندارند لا سیما در شب یلدای غفلت از باد مشعل کشان که یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم حافظ و ناصر خواهد بود بیت چراغی را که ایزد بر فروزد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد (؟)

نور دارد زمین باد مشعل کشان دو دار ه بر نار دو صد ابرام نام قسطا طلکم ابدا

رقعهٔ اخری بخدمت وحید الزمان با بزید ثانی صورت

تحریر یافت خورشید دولت وصال از صبح طلعت همایون طالع باد موسی روح کرسنهٔ تمنای او از آتش میقات افروخته اند بر عصای انتظار متکی شده ارنی گویان بطور درگاه لا انبالی است بلکه سراپا دیده گشته

تنظرباب تجلّی و دست امید که همیشه گریبان وصال خود گرفته بود آستین
[illegible] تجلّی است حبیب ای خوش آندم که چند دست امید به گریبان
وصال تو مرا به سلامٌ علیکم اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً **رقعهٔ اخری**
بخدمت میرزا ارشاد کام و رهبیت عرفی صورت تحریر یافت مثالِ مراد
در کنار آرزو باد الحمدلله که چمن انتظار آن وفادار از بهار قدوم دلدار
نضارت یافت و خورشید عشرت از صبح امل بر عالم آرزو تافت حقا که این
نوید بوستان وجود دوستان را گل گل ساخت و بلبل آسا مرغ
دل ما را در نغمه آورد و نشو رشحات این بشارت نو رستگان حیرت
در گلزار خیال به نسیم امید پرورد الله تعالی این حظیم بیت العروس و
حریم تنگ و ناموس را از مکر و فسوس ابنهٔ خلف سالوس نگاه دارد و مشاهده
این کتاب قران السعدین جمیع دوستان مبارک و میمون گرداناد
رقعهٔ اخری بخدمت عالی جاه مرزا الفقرا اعنی سلطان و جهنی که
خسارتی از مراع علی اکبر شاهی بعلاقه تشییع نشست داده بود صورت تحریر یافت
محبوب قلوب ما مضمون لیت المال خلف العمر تسلی خاطر می باید داد و نقا
فرهاد روح که همیشه در خلوتخانهٔ دل با شیرین عیش جفت بود حالیا
از زوال فلک چون خبر طاق شود جز آنکه جبین امل تیشه پشت شکسته
وظیفهٔ تعشق نیست قالبِ آدمی را باید که در حجرهٔ دل را از در آمدن غم و
آرزو که بی تقیّد به محرم است بسته دارد یا از در آمدن تا شد امید لقا
جمیع مشتاقان عالم حضور را مطلق وا رفد **رقعهٔ اخری** بخدمت

اخوان الصفا مولانا پیر کمال صورت تحریر یافت بیت منکر از یک ...
هجران ایخیین رفتم ز دست ... وای جان من اگر سالی و ماهی ...
بذات پاک حبیبی که تازگی باغ محبت از بوی گل عشق اوست تا مرغ روح
از آشیان حضور طیران نموده چون مرغ تصویر در بساط غم بی پر
فراق بسته است و قفس قالب مالامال از مرغان شوق و اشتیاق ملتمس آنکه
این مشتاق بهشت دیدار را از دوزخ انتظار شفیع خواهند بود بیت
انتظار مده که آتش و آب * نکند آنچه انتظار کند * زیاده ابرام رفت
ظلکم ممدود باد رقعهٔ اخری از جانب عزیزی بعزیزی صورت تحریر یافت
سبحان الله این چه نشأ شوق بود که در جوش آورده ارنی گویان موسی وار
بطور درگاه آن عزیز رسانید و این چه زخمهٔ یاس بود که نادیده بلکه ناشنیده
ترانهٔ لن ترانی بگوش جان رسید مصرع نزدیک لب آمد و چشیدن
نگذاشت ... لی چون عنقای ملاقات در قاف قسمت منزوی است بی نصیبی که
دام شکاران در بادیه آرزو بهر عیار مرغ باد چه حاصل آید و بیهوده که باده
پیمائی بر صورت جام تصور کند جز باده پیمائی چه صورت نماید الحمد لله که
عروس صحت در کنار آن محل مروت کام بخش است رجا که تا در پای کوه حضور
مائده سرور تیشهٔ قلم را از کاوش کوهستان یاد آوری دریغ ندارند بهر حال
شکر و غنیمت است که لوح خاطر از نقش استفاده بوسیله جلوتی بهم رسانیده و سجع
طبیعت طالبه قائف تجرهٔ حلوتی شده و این هم از سایهٔ استاد مشفق است
اللهم زد ولا تنقص العافیة بالعافیة رقعهٔ اخری بخدمت مولانا بال الدین

ای خدا زیاده کن و کم کن ۱۲

[illegible] تهنیت ولادت فرزند در حین [illegible] صورت تحریر یافت

الحمد لله والمنة که در سلخ رمضان عمر عزیز ولادت آن نجیبین هلال شوال این

شب افطار دوستان را لیلة القدر ساخته نوید صبح عید داد امیدوار است

که الله تعالی این هلال افق وجاهت را بتدریج مه تابان این خاندان گرداناد

و از مقابلهٔ آفتاب حادثه و بعرض خسوف عارضه نگاه دارد آمین ربنا

رقعهٔ اخری در تعریض عزیزی که حسد شعار خود ساخته صورت تحریر یافت

سعد نامهٔ که با برودت و افسردگی تمام صادر شده بود دلهای دوستان را

حرارت بخشید عزیز من مقبولی که مشاطهٔ تقدیر عروس بخت او را بر منصهٔ قبول

جلوه داده در کنارش نهاد بخشند و بعض اند رد در جبین قبول عاشق نتوان

خواند این کارخانهٔ تقدیر است نه دیوانخانهٔ حسد و تدبیر بیت یکی را بسر بر نهد

تاج بخت یکی را بخاک اندر آرد ز تخت چشم آرزو که بمتاع گرانمایهٔ قناعت

پر نشد از بضاعت مزجات حسد کی پر شود خوشا کسی که قدر نعمت فضیلت

قناعت دانسته قدم نعمت را ذلت [illegible] در حرص نهاده کشتکار توکل را

از جویبار صبر آب داد والعاقل تکفیه الاشارة رقعهٔ اخری بخدمت

شیخ معین الدین که از شیوهٔ فقر اضطراب بهم رسانیده صورت تحریر یافت

آنکه از شکایت نکبات روزگار غدار [illegible] مندرج بود بوضوح

پیوست چون الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر واقع است لا محالة الطعام

لا یسمن ولا یغنی من جوع می باید ساخت و دست رضا بدامن شکر آویخته در آتش

فقر و فاقه می باید سوخت تا منعم حقیقی بتشریف خلود و نعیم عقبی مشرف و
ممتاز کرداند تا ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن رقعه اخری
بخدمت عزیزی که در میدان اقارب مائل بماه روئی گشته محبوب
کرده نسبت با و کند صورت تحریر یافت شنیده ام که بخلیه نظر دوز
ز شوق لاله رخی داغ بر جگر داری چنان شنیده شد که رفته جان
آن مقبول بفتراک زلف نگاری که در میدان اقارب شهسواری است
صید شده و آن عزیز میخواهد که بنسبت آن دُر مکنون صدف سینه را
زینت دهد بلی آنچه در دل مرغوب آید و در دیده نکو نماید نصیحت در مینالش
چون نقش بر آب فاما آن قمر آسمان آقارب الاقارب کالعقارب
بگوشش رسیده و نسبت قمر با عقرب نیک نفهمیده با و خودان مقصد
این کار است و متحمل این بار دوستان اعزاز تعریض و اشعار امری دیگر
لازم و واجب نیست باقی مختار اند والسلام رقعه اخری بخدمت
بائیدتائی صورت تحریر یافت الله تعالی سیمای عافیت آن محب
حقیقی و دوست تحقیقی را از خار خار عارضه در امان داراد انکه صورت
یاد این معتقد از آئینه خاطر شریف عاطل افتاده پیوسته ناخن اندیشه
چهره دل میخراشد که با نعان چه باشد بهر حال موانع آن بخبر باد بخلاف
گذشته اگر اساس محبت را که از مضبوطی حکم سد سکندر گرفته از رخنه
یاجوج تغافل نگاه دارند بهتر خواهد بود و در اظهار شوق اگر سراپا زبان شود
عیب از شائع تقصیر در دوکان بیان نظر نیاید بنا علیه حواله آن بتصفیه باطنی

ساختند جرأت ننمود ظلکم ممدود باد رقعهٔ اخری از جانب عزیزی به
... که صورت تحریر یافت ظل رأفت و سایهٔ شفقت بر مفارق
فرزندان مبسوط باد اظهار شوق ملازمت چه سان عرض نماید که همیشه نوک خار
خاطر در خلش یاد آن مخدوم گرفتار حیرت است که با این مقصود دور منقار از
اسیما از آن بابت که گوهر حضور از کیسهٔ وقت دور افتاده ذره وار از
روزن انتظار در یوزهٔ درم و دینار التفات آن آفتاب عالی مقدار
می نماید تا جائی که تا دریافت سعادت پابوس صورت فراموشی را بر لوح خاطر
روا ندارند و در رتق و فتق امور معاش نوعی سلوک کنند که نقش
مراد از کعبتین توجه فوت نشود **مصرع** به لقمان وعظ گفتن از ادب
نیست بعد و در این سفر چون خمیازهٔ عزم سیاحی از بابر رفاقت من تنگ آمده
بود قابل صحبت ندیده بخدمت تنبولی دیگر حمل نفرمایند و در بارهٔ بیچاره
عبدالرزاق توجه نمایند که آواره نشود زیاده ابرام نرفت ظلکم ممدود
باد **رقعهٔ اخری** بخدمت عزیزی که از سفر معاودت نموده بود صورت
تحریر یافت الحمد لله والمنة که آفتاب قدوم مسرت لزوم از مشرق
نزول اجلال طلوع نموده شام فراق دوستان را صبح وصال بخشید
در اظهار شوق و غرام چه ابرام نماید که جبریل بشأن اگر پشت آدم خامه را
مسح نموده ذریات با کفوهٔ شوق را بفعل آرد صحیفهٔ عالم یاد آوری
تاب گنجایش آن نیست بنابر آن از کمیت و ذیت در گذشته اکتفا
بیک بیت نمود **بیت** گر دو عالم از تو نقش نوام در نظر بس است ...

الست دولت من اینقدر بس است * چون صدف گوش این غواص در یا
محبت منتظر لؤلؤی کیفیت احوال ملازمان است از ابر نیسان تکلیف
اگر فیضی باید دور از کرم نخواهد بود والسلام رقعهٔ اخری بخدمت
عالیجاه آقا سیف الله در ایام تجرد صورت تحریر یافت
الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله سخن در ترک تعلق
و اختیار تجرد رفته بود بلی سعادتمندی که فتوحات لاتعداد آیینهٔ اقبال
بدیدهٔ تحقیق ملاحظه فرموده لا علاج دست از گریبان عروس گیتی
کوتاه خواهد نمود متاع قلیل دنیا انیست قال قلیل کراینی کند
که تضییع وقت است بهر حال طالب حالتی باید بود که آن ابدی است
نه آوردی الم نشرح لک صدرک حرفی از کیفیات مراد دارند قلم
دلیر بود جرأت مانع آمد والسلام رقعهٔ اخری بخدمت درویشی در زجر و
توبیخ از ذمائم اخلاق صورت تحریر یافت عزیز من تصوف حسن خلق
است کسی که از حسن خلق بهره ندارد در زمرهٔ صوفیان بی نصیب

قطعه ای شیخ گر بصحبت افتاده کسی * یاری بکن بچشم حقارت
در و مبین * بر شیر زان شدند بزرگان دین سوار * کاهسته تر ز مور
گذشتند بر زمین * گر در جهان دلی ز تو خرم نمی شود * باری چنان
مکن که شود خاطری حزین * بهر حال بیت سنگی کیمیای که ذره خاصیتی
بست * از آدمی به که ذره منفعتی نیست * والله یقول الحق و هو
یهدی السبیل

خاتمة الطبع

بیمن منت رب العالمین * کہ این انشای دلنشین * و نسخۂ ندرت
قرین * معروف بہ رقعات امان اللہ حسینی رفع اللہ مدارجہ الی اعلی
علیین در مطبع متوقع مراحم یزدان * محمد مصطفی خان ولد حاجی
محمد روشن خان ادخلہ اللہ فی الجنان * معروف بمطبع مصطفائی
بتصحیح و تحشی از کتب لغات * و خلاصۂ مطالب بعض تقرات
و تقابل از چند نسخۂ صحت سمات * بتاریخ ۲ شهر شوال المکرم
سنہ ۱۲۶۰ یکہزار و دو صد و شصت از ہجرت نبی شفیع الامم * در محلۂ
محمود نگر زیر اکبری دروازہ من محلات بیت السلطنت لکھنؤ
دفعۂ اول تاج انطباع بر فرق نہاد و الحمد للہ علی نعمائہ
و آلائہ و الصلوٰۃ علی نبیہ محمد و اہل بیتہ و احبائہ فقط

مثنوی تاریخ از نتائج افکار میر ناصر علی متخلص بنصیر سلمہ اللہ القدیر

بعد طبع نسخۂ ندرت شعار
چون قلم برداشتم در فکر سال

از امان اللہ حسینی یادگار
بی سر اہمال فوز احسب حال

مصرع برجستہ جستا زدل خیال
طرفہ رقعات دلاویز جہان

سنہ ۱۲۶۰ ہجری